



- ۲..... تفاوت بحث اجتماع با بحث اقتضاء فسادِ نهی.....
- ۲..... آیا بحث اجتماع، اصولی است؟.....
- ۲..... دیدگاه اول: بحثِ کلامی است.....
- ۳..... دیدگاه دوم: از مبادی تصدیقی علم اصول است.....
- ۳..... دیدگاه سوم: از مبادی احکام است.....
- ۴..... این قاعده از مباحث عقلی است یا از مباحث لفظی.....
- ۵..... خلاصه بحث.....



بسم الله الرحمن الرحيم

تفاوت بحث اجتماع با بحث اقتضاء فسادِ نهی

غالباً در تفاوت اجتماع امر و نهی با نهی در عبادات موجب فساد است، فرموده‌اند: در اجتماع امر و نهی، بحث این است که امر و نهی، که بر دو عنوان وارد شده‌اند، آیا نهی، سرایت به معنون می‌کند و امر واحد، متعلق نهی قرار می‌گیرد یا نه؟ یعنی یک بحث صغروی است. اما در بحث نهی در عبادات، مفروض این است که نهی به عبادت تعلق گرفته است، و بحث این است که مفاد نهی چیست؟ آیا فقط حکم تکلیفی است؟ و یا حکم وضعی هم از آن استفاده می‌شود؟

در بحث اجتماع امر و نهی، صلّ و لا تغصب آمده‌اند. و بحث این است که اگر این تعدد عنوان، موجب تعدد معنون شود، پس این نهی به عبادت نخورده است. اما اگر بحث بر تعدد عنوان نباشد، بلکه نهی به عبادت تعلق گرفته باشد می‌شود بحث نهی اقتضاء فساد دارد یا نه.

یعنی اگر نهی به عبادت تعلق گرفته باشد، این نهی، صغری می‌شود برای بحث کبروی، که نهی در عبادات، موجب فساد است یا نه؟

برای تفاوت این دو بحث، دو دیدگاه دیگر که در کفایه از صاحب فصول نقل شده است، ضرورتی برای نقلش نمی‌دانم. و نقدی که مرحوم آقای تبریزی آوردند، نقد صحیحی به آن دو نظر است.

آیا بحث اجتماع، اصولی است؟

دیدگاه اول: بحث کلامی است

دیدگاه اول این است که اجتماع امر و نهی یک بحث کلامی است. چرا که می‌گوییم آیا جایز است خداوند، در یک مصداق، امر و نهی کند. جواب این اشکال را آقای خویی فرموده‌اند که بحث، جواز این فعل برای خدا نیست. بلکه بحث بر جواز اجتماع از نظر عقلی است. که در صورت پذیرفتن، عبادت صحیح است. و الا باید بگوییم جانب نهی مقدم است؟

که برخلاف اخباری‌ها، اصولی، از نکته عقلی و قاعده عقلی برای وصول به یک حکم شرعی بهره می‌گیرد و این تعریف علم اصول برای این بحث، صادق است و صرف اینکه یک قانون عقلی اینجا بررسی می‌شود، این وجهی ندارد که بحث کلامی شود.

ظاهراً منشأ خلط، این است که در این بحث، قانون عقلی استفاده می‌شود. ولی معلوم است که صرف استفاده از قانون عقلی، بحث را کلامی نمی‌کند. و کلامی شدن بحث به عقلی بودن یک قاعده نیست. بلکه به این است که درباره فعل خدا و امری مرتبط به مبدأ و معاد سخن بگوئید که این حیث، در اینجا مقصود نیست. بلکه می‌توان، نگاه کلامی هم به اینجا افکند، اما در این بحث، آن جهت ملحوظ نشده است. اصل بحث، این است که همه احکام عقلیه، احکام کلامی نیستند. بلکه احکام عقلیه می‌توانند هم حیثی داشته باشند که در کلام بررسی شوند، هم حیثی که در اصول و احیاناً در فقه بررسی شوند.



دیدگاه دوم: از مبادی تصدیقی علم اصول است

دیدگاه دوم این است که این بحث از مبادی تصدیقیه علم اصول است. چرا که این حکم عقلی، مستقیم ما را به حکم شرعی نمی‌رساند. برای اینکه اگر بگوییم اجتماع امر و نهی جایز نیست، بعد از آن باید ببینیم نهی در عبادات حکمش چیست؟ یعنی هنوز هم نیاز به قاعده دیگر داریم. و لذا گفته شده این بحث - مبنای مرحوم نائینی - مثل بحث مشتق و خیلی از مباحث دیگر اصولی، جزء اصول نیست. و نکته‌اش همان بحثی است که در تعریف علم اصول بررسی کردیم که قاعده اصولی، یعنی آخرین کبرایی که بلافاصله ما را به حکم می‌رساند. و این بحث، در حقیقت یک قاعده اصولی را درست می‌کند. و این مبنی را اگر کسی بپذیرد نه تنها این قاعده، بلکه قواعد دیگری در اصول موجود است، که جزء مبادی اصول می‌شوند.

جواب اول این است که این قاعده کلی، که هر قاعده‌ای که آخرین مقدمه استدلال فقهی باشد، اصولی است. و اگر قواعد دیگری که با چند واسطه ما را به حکم می‌رسانند ولو اینکه قواعد کلی باشند، آنها جزء اصول نیستند، این ملاک را نمی‌پذیریم. و دلیل این مبنی را قبلاً مفصل بحث کردیم که آیا یک ملاک ذاتی واحد داریم، که انواع قواعدی که بعضی صغری و بعضی کبری و بعضی با چند واسطه به حکم می‌رسند، اصولی هستند و یا - در مقابل این نظریه - اینکه اصولی بودن یک بحث، به قرارداد است - ظاهر کلام آقای تبریزی - یعنی آن قواعد کلیه‌ای که برای استنباط مفید هستند و در علوم دیگر بررسی نشده‌اند. یعنی در رجال و لغت و بحث‌های دیگر نیستند، ولی قاعده کلی است که در استنباط مؤثر است. و در بحث تعریف علم اصول بیان شد که بهترین تعریف، تعریف قدماست - الْقَوَاعِدُ الْمُمَهَّدَةُ لِاسْتِنْبَاطِ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ -

جواب دوم صغروی است که آقای خوبی می‌فرمایند: بر فرض اینکه بپذیریم آخرین قاعده، ملاک اصولی بودن است. اما آخرین قاعده، معنایش این نیست که در همه فروض، آن بحث باید آخرین قاعده باشد. بلکه اگر در یک فرض، آخرین قاعده باشد کافی است. به عنوان مثال، در حجیت خبر واحد دو قول است، حجیت بودن یا حجیت نبودن خبر واحد، اگر بگویید حجیت نیست، که ما را به حکم شرعی نمی‌رساند. لذا باید بحث‌های دیگر اصولی را بیاوریم. ولی اگر بگوییم حجیت است، ما را به حکم شرعی می‌رساند.

لذا برای اصولی بودن یک بحث، لازم نیست در تمام فروض، آن بحث، آخرین قاعده منجر به حکم فقهی باشد. و بحث اجتماع امر و نهی هم این طور است. یعنی در اجتماع امر و نهی، اگر اجتماع، جایز نیست، بدون فاصله به حکم نمی‌رسد و باید بحث‌های دیگری اضافه شود، و اقتضاء نهی در عبادت، بررسی شود. اما اگر بگوییم اجتماع امر و نهی جایز است و این عبادت، امر دارد، در نتیجه عبادت صحیح است.

دیدگاه سوم: از مبادی احکام است

دیدگاه سوم می‌گوید این بحث، جزء مبادی فقه است نه مبادی اصول. که این ضعف قول واضح است و جواب آن در محاضرات آمده است.



این سه دیدگاه، مهم‌ترین نظریاتی که احیاناً قائلانی دارند، می‌باشند و به نظر می‌آید همان دیدگاه اصولی بودن بحث، دیدگاه درست است و این مبحث اجتماع امر و نهی یک مبحث اصولی است و قاعده‌ای است که با مراجعه به عقل به استنباط حکم می‌پردازد - آخرین کبری است یا ماقبل آخر است، مهم نیست -

این قاعده از مباحث عقلی است یا از مباحث لفظی

مقدمه دیگر این است که بعد از اینکه قاعده اصولی شد، سؤال این است که این قاعده از مباحث عقلی اصول است یا از مباحث الفاظ اصول است؟ که در این بحث، به نظر ما از مباحث عقلیه است.

در بحث مقدمه واجب یا امر به شیء، مقتضی نهی از ضد است، قدما، این بحث‌ها را از الفاظ به شمار می‌آوردند و امثال مرحوم محقق اصفهانی و مرحوم کمپانی و من تبع که متأخرین هستند این‌ها را از مباحث عقلیه به شمار می‌آوردند ما هر دو نظر را نپذیرفتیم.

چرا که می‌گفتیم در بحث مقدمه واجب، درست است که متأخرین، عمدتاً نگاه عقلی دارند و یا در بحث امر بشیء مقتضی نهی از ضد است، نگاه متأخرین عمدتاً عقلی است. ولی به صرف اینکه نظر متأخرین و یا حتی نظر حق، تأکید بر وجه عقلی باشد، نمی‌توان گفت بحث عقلی است. برای اینکه ممکن است کسی بگوید این را از لفظ ما می‌فهمیم. لذا برای اینکه مشخص شود یک بحث، لفظی است و یا عقلی است، نباید دیدگاه حق یا مشهور را ملاک عقلی بودن یا لفظی بودن دانست.

در بحث امر به شیء آیا امر به مقدمه آن هست یا نیست؟ دو دلیل وجود دارد، دلیل اول که غالب متأخرین آن را مهم می‌دانند و بحث می‌کنند، این است که عقل می‌گوید بین این دو ملازمه است. ولی ممکن است ادعا شود که این تلازم در حدی است که به صورت لزوم بین به معنای اخص شده است. یعنی دلالت التزامی شده است و دلالت التزامی، دلالت لفظی است. ممکن است کسی این ادعا را بکند، اما متأخرین این حرف را قبول ندارند. از این جهت، ما گفتیم بحث مقدمه واجب، نه لفظی محض است نه عقلی محض است.

مباحث الفاظ یعنی آنچه دایره دلالتش یا منطوق است، یا دلالت مطابقی است، یا دلالت تضمنی است و یا دلالت التزامی است. و دلالت التزامی یعنی ملازمه بین به معنای اخص است و یا بین به معنای اعم. و بین بودن، دو قسم است. یا از ناحیه حکم عقل است و یا از ناحیه ملازمات خارجی است.

ملازمات عقلیه یعنی موردی که جهت بحث فقط عقل است.

نوع سوم، عقلی لفظی است که باید به عنوان ملازمات به معنای عام بگیریم. که می‌توان ادعا کرد که این مورد، لفظی است و یا عقلی است. لذا بیان کردیم که امر به شیء نهی از ضد و یا امر به شیء امر به مقدمه است یا نیست و یا نهی در عبادت موجب فساد است، این‌ها لفظی عقلی هستند. یعنی قول قدما و قول متأخرین هر دو پذیرفته نیست. بلکه قدما چون بیشتر معطوف به جنبه لفظی بوده‌اند، مبحث الفاظ دانسته‌اند و متأخرین چون به سمت بحث عقلی رفته‌اند، گفته‌اند بحث عقلی است.

درحالی‌که می‌توانند به وجه لفظی باشند و از طرفی می‌توانند به وجه عقلی باشند. لذا بحث فرا لفظی و فرا عقلی است این نظر ما ملازمات عقلیه و غیر مستقلات است.



اما در بحث اجتماع امر و نهی - برخلاف امر بشیء نهی از ضد و وجوب مقدمه و حتی نهی در عبادات - برخلاف غالب مباحث ملازمات عقلیه و غیر مستقلات که بیان شد فرالفظی و فراعقلی هستند، این بحث عقلی است و اینجا کسی توجه ندارد که لفظ صلّ و لا تغصب چه می‌گویند. و لفظ به دلالت مطابقی یا تضمینی یا التزامی چیزی نمی‌گوید و هر چه هست، عقل است. ممکن است ادعا شود که در این موارد از لفظ، چیزی فهمیده می‌شود و یا ادعا شود که بنا بر امتناع، این دو لفظ متعارضین می‌شوند. و تعارض، بحث لفظی است. در جواب می‌گوییم: این ادعا در مرحله بعد از بحث عقلی است بنابراین جهت ملحوظ در این مبحث، یک جهت لفظی نیست. گرچه بعد از اختیار یکی از مبانی، ممکن است به سمت مباحث الفاظ یا مباحث تعارض برود و وجه لفظی پیدا کند. ولی بحث اصلی، کاملاً عقلی است.

خلاصه بحث

خلاصه بحث این است که مباحث عقلی سه نوع می‌شود:

الف- مباحثی مثل بحث مشتق که کاملاً لفظی هستند و خیلی زیاد نیستند.

ب- مباحثی، مثل بحث اجتماع امر و نهی که کاملاً عقلی هستند.

ج- کثیری از مباحث، که علی‌القاعده باید از مباحث ظواهر تلقی شوند، و فصل ویژه‌ای را دارا باشند. که اعم از این است که لفظی یا عقلی باشند. مثل بحث دلالت امر بر وجوب یا دلالت نهی بر حرمت، که ما این‌ها را از مباحث لفظی نمی‌دانیم. و این‌ها مباحث مشترک لفظی عقلی هستند. این دیدگاه متفاوت ماست که در فصل‌بندی مباحث اصول قائل به آن هستیم. و ممکن است آثاری بر آن مترتب شود.

آنچه در کفایه آمده است، از امر و نهی تا غیر مستقلات که متأخرین بعضی را الفاظ و بعضی را عقلی دانسته‌اند، ما با هیچ یک از این‌ها موافق نیستیم، و معتقدیم که این بحث‌های ظهور امر در وجوب، ظهور نهی در حرمت، امر بشیء مقتضی نهی از ضد است، امر به شیء امر به مقدمه است، نهی در عبادات موجب فساد است، همه مباحث فرالفظی فراعقلی هستند. لذا مباحث لفظی، فقط در محدوده دلالت مطابقی، تضمینی، التزامی باشد. و مباحث عقلی محض، غیر مستقلات است که از جمله اجتماع امر و نهی است.